

فصل ششم

آثار ادبی منظوم

اهداف کلی فصل

- ۱- آشنایی با نمونه‌ی اشعار کهن
- ۲- آشنایی با حماسه و حماسه‌سازان
- ۳- آشنایی با معتقدات مردم پیشین شعرای آن زمان
- ۴- توانایی انجام فعالیت‌های یادگیری



اشعار حماسی

اشعار حماسی نوعی شعر، مبتنی بر توصیف اعمال پهلوانی، مردانگی‌ها، افتخارات و بزرگی‌های قومی یا فردی است و به نحوی شامل مظاهر مختلف زندگی قهرمانان می‌گردد. شعر حماسی به صورت داستان از ترتیب خاصی برخوردار است، نقطه‌ی آغاز و پایانی دارد. در منظومه‌ی حماسی، شاعر عواطف شخصی و آرزوهای خود را در داستان وارد نمی‌کند.



انواع منظومه‌های حماسی

- ۱- حماسه‌های ملی، مثل ایللیاد و ادیسه‌ی هومر، رامایانا و مه‌ابهاراتا هندوستان. شاهنامه‌ی فردوسی، بهمن‌نامه‌ی حکیم ایرانشاه، گرشاسب‌نامه‌ی اسدی طوسی، برزنامه و جهانگیرنامه.
- ۲- منظومه‌های حماسی مصنوع: مانند هانریاد Henriade و لتر. حماسه را به دو نوع زیر نیز می‌توان تقسیم کرد:
الف - حماسه‌های اساطیری و پهلوانی که افسانه‌ای و غیرتاریخی، است مثل شاهنامه، گرشاسب‌نامه، بهمن‌نامه، برزنامه، رامایانا و مه‌ابهاراتا (هندی)، ایللیاد و ادیسه و سیکلیک (یونان)، نی‌بلونگن (آلمان) و شانسون دوژست (فرانسه)
ب - حماسه‌های تاریخی، مثل گاهنامه‌ها اثر اینوس، اورشلیم آزاد اثر تاسه و کمدی الهی اثر دانته. یا ممکن است حماسه دینی باشد مثل خاورنامه، حمله‌ی حیدری و ...

شاخصه‌های حماسه

- ۱- پیدایش آن پس از گذشت سالیان سال از زمان وقوع آن است.
- ۲- نمایندگی عقاید، آرا و تمدن قومی است.
- ۳- در عین توصیف پهلوانی‌ها و مردانگی‌ها، هر قومی مؤسس اصلی حماسه‌ی خود است و شعرا تنها کارگزاران آن‌ها محسوب می‌شوند.
- ۴- یک حماسه هرچند با افسانه‌ها و خرق عادات آمیخته باشد ولی می‌بایست نسق تاریخی داشته باشد.
- ۵- منظومه‌ی حماسی ابهام زمان و مکان دارد یعنی وقایع آن در زمان تاریخی و نیز مکان جغرافیایی مشخص روی نمی‌دهد.

دقیقی طوسی

نام او محمد، پدرش احمد و کنیه‌ی او ابومنصور است. محل تولد او را مرو، بخارا، هرات، طوس و سمرقند دانسته‌اند که از همه معروف‌تر سمرقند است. وی در زمان سامانیان می‌زیسته و در حدود ۳۷۰ هـ وفات یافته است. دقیقی شاهنامه را به دستور نوح‌بن منصور سامانی به نظم کشید. او شاعری است فصیح و بلیغ، و شعر او در نهایت استحکام و فصاحت است.

نمونه‌ای از شاهنامه‌ی ابومنصور محمدبن احمد دقیقی طوسی

پیدا شدن زردشت و پذیرفتن گشتاسب و لهراسب دین او را

یکی پاک پیدا شد اندر زمان
 خجسته پیی نام او زردهشت
 به شاه جهان گفت پیغمبرم
 یکی مجمر آتش بیاورد باز
 جهان آفرین گفت بپذیر این
 که بی خاک و آتش برآورده‌ام
 نگر تا تواند چنین کرد کس؟
 گر ایدون که دانی که من کردم این
 زگوینده بپذیر بهدین او
 نگر تا چه گوید، بر آن کار کن
 به دست اندرش مجمر عود و بان
 که اهریمن بدکنش را بکشت
 تو را سوی یزدان همی رهبرم
 بگفت از بهشت آوردم فراز
 نگه کن بدین آسمان و زمین
 نگه کن بدو، تاش چون کرده‌ام
 مگر من، که هستم جهاندار و بس
 مراخواند باید جهان آفرین
 بیاموز از او، راه و آیین او
 خرد برگزین، این جهان خوار کن

شاهنامه‌ی فردوسی



شاهنامه یکی از آثار بزرگ حماسی ایران و حتی جهان است که ابوالقاسم فردوسی (۳۳۰-۴۱۶) آن را طی سی سال و در حدود شصت هزار بیت به پایان رسانده است.

این اثر علاوه بر این که حامل تاریخ اساطیری و فرهنگ ایران باستان است احیاکننده‌ی زبان فارسی نیز به‌شمار می‌رود؛ همچنین پر است از مضامین اخلاقی و انسانی. اینک داستان «زال و سیمرغ» را از این کتاب با هم می‌خوانیم.

سال‌ها سام در آرزوی فرزندى بود و نمى‌یافت، بالاخره خداوند به او فرزندى سپیدموى و سپید ابرو عطا فرمود :

کسى سام یل را نیارست* گفت	که فرزندِ پیر آمد از خوب جفت
یکى دایه بودش به کردار شیر	بر پهلوان اندر آمد دلیر
مر او را به فرزند بر مژده داد	زبان برگشاد، آفرین کرد یاد
فرود آمد از تختِ سام سوار	به پرده در آمد سوى نوبهار
یکى پیر سر* پور پرمایه دید	که چون او نه دید و نه از کس شنید
همه موى اندام او همچو برف	ولیکن به رخ سرخ بود و شگرف
چو فرزند را دید مویش سپید	ببود از جهان یکسره ناامید
بترسید سخت از پی سرزنش	شد از راه دانش به دیگر منش
بفرمود پس تاش برداشتند	از آن بوم و بر دور بگذاشتند
یکى کوه بُد نامش البرز کوه	به خورشید نزدیک و دور از گروه
بدان جای سیمرغ را لانه بود	که آن خانه از خلق بیگانه بود
نهادند بر کوه و گشتند باز	برآمد بر این روزگاری دراز

در ادامه، به خواست خداوند مَنّان اوضاع چنان فراهم می‌شود که سیمرغ کودک را پیدا می‌کند و با خود به آشیانه‌اش برده و به همراه جوجه‌هایش او را نیز می‌پروراند.

پس از چند سال مرد پیش‌گویی از هندوستان به پیش سام آمده و او را از زنده بودن فرزند آگاه می‌سازد. آن شب سام در خواب دو مرد را می‌بیند که به‌خاطر راندن پسرش او را ناسزا می‌گویند سام از خواب بیدار می‌شود و به جست‌وجوی پسر می‌رود. سرانجام او را نزد سیمرغ می‌یابد. سیمرغ با گفتاری نرم زال را متقاعد می‌کند که به همراه پدر خویش برود.

دلش کرد پدرام* و برداشتش	گرازان* به ابر اندر افراشتش
ز پروازش آورد نزد پدر	رسیده به زیر برش موى سر
تنش پیلوار و رخس چون نگار	پدر چون بدیدش بنالید زار
فرو برد سر پیش سیمرغ زود	نیایش همی بافرین برفزود
که : ای شاهِ مرغان! تو را دادگر	بدان داد نیرو و زور و هنر
که بیچارگان را همی یآوری	به نیکی همه، داوران داوری
زتو بدسگالان همیشه نژند	بمان همچنین جاودان زورمند
همان گاه سیمرغ بر شد به کوه	بمانده بر او چشم سام و گروه

پس آنگه سراپای کودک بدید همان تاج و تخت کیی را سزید
 برو بازوی شیر و خورشید روی دل پهلوان، دست شمشیر جوی
 سیه مژّه و دیدگان قیرگون چو بُسَد لب و رخ به کردار خون
 جز از موی بروی نکوهش نبود بدی دیگری را پژوهش نبود
 سام از دیدن فرزند خوشحال می‌شود و او را گرامی داشته و به همراه سپاهیان به‌سوی شهر
 حرکت می‌کند.

خودآزمایی

- ۱- انواع حماسه را نام ببرید.
- ۲- از حماسه‌های اساطیری و پهلوانی چهار مورد را نام ببرید.
- ۳- حمله‌ی حیدری جزو کدام دسته از حماسه است؟
- ۴- شاخصه‌های مهم حماسه را بنویسید.
- ۵- نمونه‌ی شعر دقیقی را حفظ کرده و در کلاس قرائت کنید.
- ۶- فردوسی شاهنامه را در چند سال تمام کرد؟
- ۷- این شعر «یکی پیر سر پور پرمایه دید - که چون او نه دید و نه از کس شنید» را معنی کنید.
- ۸- چهار بیت آخر این قطعه را بخوانید و معنی کنید.

اشعار عرفانی

«عارف» به کسی اطلاق می‌شود که ترک ما سِوَى اللَّهِ (آن چه غیر خداست) کرده باشد. این طریقه در بین مسلمین از قرن دوم هـ. ق ظاهر شد و در قرون سوم و چهارم رونق تمام یافت و در قرون هفتم و هشتم هـ. ق به صورت یک مکتب نظری آمیخته با فلسفه و کلام و تا حدی مبتنی بر فکر اتحاد و وحدت وجود و عشق به خدا و امکان اتصال مستقیم به وی درآمد.

تصوّف بیش از هزار سال در ممالک اسلامی و بالاخص در ایران رواج داشته و اکثر حکیمان، عالمان، شاعران و ادیبان به این طریقه آشنایی داشته‌اند. صوفیان تحت تأثیر آیات مکی قرآن کریم که متضمن وعید (تهدید) و انذار (تنبيه) و تخويف (ترسانیدن) بوده، در بین مسلمانان فکر خشیت (ترس از خدا) را پدیدار ساخته و آن‌ها را به سمت ترک دنیا و پیچیدن به دامن زهد ترغیب می‌کردند. اگرچه حضرت رسول اکرم (ص) مسلمانان را از افراط در زهد منع می‌فرمود لیکن بعد از توسعه‌ی قلمرو اسلامی و سرازیر شدن غنایم و فتوحات بسیار به مدینه و عدم توزیع صحیح ثروت بین مسلمین که موجب ظلم و جور خلفا به عامه‌ی مردم شد، عده‌ای از مسلمین با تکیه بر زهد و تقشف (اکتفا به خوراک و پوشاک اندک) خواستند بدین وسیله اعتراض خود را به سردمداران حکومتی اعلام کنند. از این رو با استناد به آیات قرآن و احادیث اعمال خود را مستدل و موجه جلوه می‌دادند.

عرفان اسلامی عمدتاً در سه صورت تجلی کرده است :

- (۱) عرفانی که تنها از چشمه‌ی شریعت سیراب می‌شود.
- (۲) عرفانی که به ذوق و شهود قلبی و روحانی متکی است.
- (۳) عرفانی که جمع بین این دو صورت را طالب است.

از منسوبین به گروه اول می‌توان حارث محاسبی، ابوالقاسم قُشیری/عبدالقادر گیلانی، خواجه عبدالله انصاری و شهاب‌الدین سهروردی را برشمرد. از مشاهیر گروه دوم بایزید بسطامی، منصور حلاج / محی‌الدین بن عربی و از گروه سوم نیز ابوسعید ابوالخیر، عطار نیشابوری و جلال‌الدین رومی را می‌توان نام برد.

از عهد صفویه تصوّف در ایران رو به انحطاط گذاشت تا این که در دوره‌ی محمدشاه قاجار به

علت نفوذ حاج میرزا آقاسی که خود مردی صوفی منش بود دوباره تصوّف در ایران رواج یافت. و در دوره‌ی ناصرالدّین شاه نیز میرزا حسن صفی علی شاه روتق فراوانی به تصوّف بخشید.



ما ز بالایم

ما ز دریاییم و دریا می‌رویم	ما ز بالایم و بالا می‌رویم
ما ز بی‌جاییم و بی‌جا می‌رویم	ما از آن‌جا و از این‌جا نیستیم
همچو لا ما هم به‌آلّا می‌رویم ^۱	لا اله اندر پی‌الا الله است
لا جرم بی‌دست و بی‌پا می‌رویم	کشتی نوحیم و در طوفان روح
باز هم در خود تماشا می‌رویم	همچو موج از خود برآوردیم سر
ما مثال رشته‌یکتا می‌رویم	راه حق تنگ است چون سَمّ الخياط*
پس بدان که هر دمی ما می‌رویم	هین، ز همراهان و منزل یاد کن
تا بدانی که کجاها می‌رویم؟	خوانده‌ای انا الیه راجعون
ما به کوه قاف و عنقا می‌رویم	ای کُهِ هستیِ ما، ره را مبند

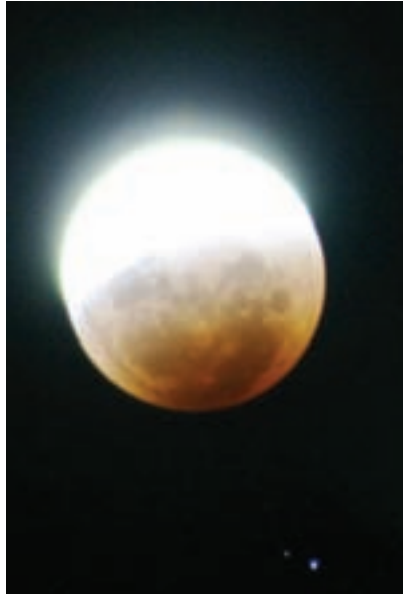
مولوی

۱- همان‌طوری که لاله (هیچ خدایی نیست) در پی الا الله (به‌جز او) هست ما هم مانند هیچ به‌دنبال هرچه جز خدا هیچ



گل باغ آشنایی

ز دو دیده خون فشانم، ز غمت شب جدایی
چه کنم که هست این‌ها، گل باغ آشنایی
همه شب نهاده‌ام سر، چو سگان بر آستان
که رقیب در نیاید به بهانه‌ی گدایی
در گلستان چشمم، ز چه رو همیشه باز است؟
به امید آن که شاید، تو به چشم من درآیی
سرو برگ گل ندارم، ز چه رو روم به گلشن
که شنیده‌ام ز گل‌ها همه بوی بی‌وفایی
به کدام مذهب است این، به کدام ملت است این
که گُشند عاشقی را، که تو عاشقم چرایی؟
به قمارخانه رفتم، همه پاکباز دیدم
چو به صومعه رسیدم، همه زاهد ریایی
به طواف کعبه رفتم، به حرم رهم ندادند
که تو در برون چه کردی که درون خانه آیی
در دیر می‌زدم من، که ندا زدر درآمد
که درآ، درآ، عراقی که تو هم از آن مایی
عراقی



ما را بود کمالی

ای از جمال رویت نقش جهان خیالی	وی ز آفتاب حسنت هر ذره‌ای مثالی
از چشم پر خمارت هر گوشه نیم مستی	وز لعل شکرینت در هر طرف زلالی
دارم هوا که گردم، خاک در سرایت	این دولت ار بیابم ما را بود کمالی
صوفی و کنج خلوت، رند و شرابخانه	هر یک به جست وجویی باشند و ما به حالی
در خلوت سرایت جان خواست تا درآید	گفتم برو مبادا یابد ز تو ماللی
سید خیال رویت پیوسته بسته تا دل	ای جان من که دارد خوش تر ازین خیالی؟
	شاه نعمت‌الله ولی

در توحید

ای آن که به ملک خویش پاینده تویی	وز دامن شب صبح نماینده تویی
کار من بیچاره قوی بسته شده	بگشای خدایا که گشاینده تویی

آنی تو که حال دل نالان دانی	احوال دل شکسته بالان دانی
گر خوانمت از سینه‌ی سوزان شنوی	ور دم نزنم زبان لالان دانی
	ابوسعید ابوالخیر



بت چالاک

هرکجا جلوه کند آن بت چالاک آن جا
 مزین آتش به من ای آه در آن کوی مباد
 مبریدم ز سر راهش اگر میرم زار
 شدم آوازه‌ی شهری به گرفتاری دل
 پای، جایی که نهد کاش گذارد اول
 «جامی» از خون خود آلوده مکن صیدگش
 خواهم از شوق کنم جامه‌ی جان چاک آن جا
 دود خیزد ز سر این خس و خاشاک آن جا
 بگذارید خدا را که شوم خاک آن جا
 که ز خونریز غریبان نبود باک آن جا
 که به مژگان ز خس و خار کنم پاک آن جا
 که نبندند چنین صید به فتراک آن جا
 جامی

خودآزمایی

- ۱- صوفیان تحت تأثیر کدام آیات قرآنی بودند؟
- ۲- تصوّف غالباً در چند دسته ظاهر شده است؟ نام ببرید.
- ۳- شش عارف مشهور را نام ببرید.

۴- منظور شاعر از این بیت چیست؟

«راه حق تنگ است چون سَمّ الخياط ما مثال رشته یکتا می‌رویم»

۵- منظور از این بیت را بیان کنید

«به کدام مذهب است این، به کدام مِلّت است این

که کشند عاشقی را که تو عاشقم چرایی»

۶- شعر «ما را بود کمالی» و «بت چالاک» را معنی کنید.

اشعار اجتماعی

با شروع نهضت مشروطه در ایران، اکثر شاعران و نویسندگان به جمع آزادی خواهان پیوستند و فرصت یافتند تا از راه قلم در تنویر افکار عمومی بکوشند. از سوی دیگر با انتشار روزنامه و مطبوعات ادبیات جدیدی تکوین یافت و روزنامه‌های تبریز و تهران و رشت با انتشار مقالات و اشعار اجتماعی در روند مشروطیت کوشیدند که از آن جمله باید به روزنامه‌های حبل‌المتین و صوراسرافیل اشاره کرد.



مجاهدین مشروطه

اشعار مطبوعاتی که دارای وزن ساده‌تر و کوتاه‌تر و قابل فهم عام مردم بود بیش‌تر به چاپ می‌رسید:

زین پس به ره مردان بوییم
بر درد وطن درمان جویم
ایران، ایران، ایران گویم
در ورد شب و روز و سحری
هو حق مددی، مولا نظری

شاعران گاهی نیز در قالب «مسمط» و «مستزاد» شعر می‌گفتند. هر چند که این اشعار به پای اشعار قدیم ایران نمی‌رسید، لیکن چون از درد و رنج مردم سخن می‌گفت بیش‌تر مورد استقبال قرار می‌گرفت. نوع دیگر، شعر طنز بود که در ادبیات ایران خودنمایی می‌کرد و معایب و مفاسد اجتماعی را با زبان طنز به تصویر می‌کشید؛ مثل اشعار ترکی صابر که در روزنامه‌ی ملانصرالدین در قفقاز چاپ می‌شد:

هه، ده گوروم نه اولدی بس، ای بالام ادعالرین؟
دوتمو شودی یری گوگی ناله لرین نوالرین
یوقسا قانوبدا عیبووی بوشلامسان ادالرین؟
ایمدی حریف، سوزهمان من دیهن اولدی اولمادی؟
ترجمه (به شعر)

ها، دِ بگو پسر چه شد آن همه ادعای تو؟
گرفته بود هر طرف ناله‌ی تو، نوای تو،
به عیب برده‌ای توپی، ترک شده ادای تو
کنون عزیز من، همان گفته‌ی من مگر نشد؟

روزنامه‌ی دیگر نسیم شمال بود که به مدیریت سیداشرف‌الدین قزوینی، مشهور به نسیم شمال، منتشر می‌شد و افکار روشن‌فکرانه‌ی مشروطیت را به مردم القا می‌کرد. شعر زیر در شماره‌ی ۲۲ نسیم شمال به تاریخ ۱۸ جمادی‌الاول ۱۳۲۶ هـ.ق منتشر شده است:

ایران ز عطر علم معطر نمی‌شود در شوره‌زار، لاله می‌سَر نمی‌شود
سنگ و کلوخ، لؤلؤ و گوهر نمی‌شود صد بار گفته‌ایم و مکرر نمی‌شود
دندان مار دسته‌ی خنجر نمی‌شود
ظالم کجا و راهرو معدلت کجا؟ سلطان کجا و با ضعفا مرحمت کجا؟
طفل محله‌گرد کجا تربیت کجا؟ با زور و زرگزَر* چو چغندر نمی‌شود
دندان مار دسته‌ی خنجر نمی‌شود

صور اسرافیل، روزنامه‌ی دیگری بود که به صورت هفته‌نامه منتشر می‌شد. در این روزنامه علی‌اکبر دهخدا با اسم مستعار «دِخو» اشعار و نیز مطالب طنز خود را به نام «چرند و پرند» می‌نوشت.

مردود خدا رانده‌ی هر بنده آکبلای از دلچک معروف نماینده آکبلای
با شوخی و با مسخره و خنده آکبلای نه زمرده گذشتی و نه از زنده آکبلای
هستی تو چه یک پهلویک دنده آکبلای
نه بیم زکف بین و نه جن گیر و نه رمال نه خوف ز درویش و نه از جذبه نه از حال

نه ترس ز تکفیر و نه از پیشتوی* شاپشال^۱ مشکل ببری گور سر زنده آکبلای
هستی تو چه یک پهلوی و یک دنده آکبلای
از شاعران دیگر این دوره باید از ملک الشعراء بهار نام برد که پس از جلوس محمدعلی شاه،
به جرگه‌ی مشروطه خواهان پیوست. این ابیات پندآموز از اوست :

این همه آثار شاهان خسرو افسانه نیست
شاه را شاهان گریز از سیرت شاهانه نیست
خسروی اندر خور هر مست و هر دیوانه نیست
مجلس افروزی ز شمع است آری از پروانه نیست
اینک اینک کدخدایی جز تو در این خانه نیست
خانه‌ای جز خانه‌ی تو خسرو ویرانه نیست
خیز و از داد و دهش آباد کن این خانه را
و اندک اندک دور کن از خانه‌ات بیگانه را

یکی دیگر از استادان دوره‌ی بیداری، ادیب الممالک فراهانی است. ابیات زیر از یک مسمط
مطول و مشهور او انتخاب شده است :

افسوس که این مزرعه را آب گرفته دهقان مصیبت زده را خواب گرفته
خون دل ما رنگ می ناب گرفته وز سوزش تب پیکرمان تاب گرفته
رخسار هنر گونه‌ی مهتاب گرفته چشمان خرد پرده ز خوناب گرفته
ثروت شده بی مایه و صحت شده بیمار

اشعار سیاسی و اجتماعی در شعر شاعران تصنیف‌ساز نیز خودنمایی می‌کرد، یکی از این
شاعران که موسیقی نیز می‌نواخت ابوالقاسم عارف است.

از اوست :

از خون جوانان وطن لاله دمیده از ماتم سروِ قدشان سرو خمیده
در سایه‌ی گل بلبل از این غصه خزیده گل نیز چو من در غمشان جامه دریده
چه کج رفتاری ای چرخ! چه بد کرداری ای چرخ،
سر کین داری ای چرخ، نه دین داری، نه آیین داری ای چرخ

ابوالقاسم لاهوتی که اشعار خود را در شب‌نامه‌ها و اوراق سیاسی چاپ و منتشر می‌ساخت نیز
در صف مشروطه‌خواهان قرار داشت.

۱- شاپشال = تبعه روس و معلم محمدعلی شاه

نمونه‌ای از اشعار رئالیستی او :

برگشت نه با میل خود، از حمله‌ی احرار	اردوی ستم خسته و عاجز شد و برگشت
هی وارد تبریز شد از هر در و هر دشت	ره باز شد و گندم و آذوقه به خروار
فارغ چو شد آن ملت با عزم و اراده	از خوردن اسب و علف و برگ درختان
با دیده‌ای از اشک پر و دامنی از نان	آزاد زنی بر سر یک قبر ستاده
بی جنبش و بی حرف، چو یک هیکل پولاد	لختی سرپا دوخته بر قبر همی چشم
نان را به سر قبر، چو شیرینی شده در خشم	بنهاد پس از دامن خود آن زن آزاد
تا ظن نبری آن که وفادار نبودم	در سنگر خود شد چو به خون جسم تو غلطان
روح تو گواه است که بویی نبذ از نان	فرزند به جان تو بسی سعی نمودم
من عهد نمودم که اگر نان به کف آرم	مجرّوح و گرسنه ز جهان دیده بستی
برخیز، که نان بخشمت و جان بسپارم	اول به سر قبر عزیز تو بیارم
اینک به تو هم مژده‌ی آزادی و هم نان	تشویش مکن فتح نمودیم پسر جان
مزد تو که جان دادی و پیمان نشکستی	و آن شیر حالات که بخوردیم ز پستان

خودآزمایی

- ۱- اشعار اجتماعی عموماً در چه موضوعاتی سروده می‌شد؟
- ۲- روزنامه‌ی ملانصرالدین به چه زبانی و در کجا به چاپ می‌رسید؟
- ۳- مدیر روزنامه‌ی نسیم شمال را نام ببرید.
- ۴- شعر «افسوس که این مزرعه را آب گرفته - دهقان مصیبت زده را خواب گرفته» از کیست؟
- ۵- تصنیف زیبایی که با بیت زیر آغاز می‌شود از کدام شاعر است؟
«از خون جوانان وطن لاله دمیده»
- ۶- شعر ابوالقاسم لاهوتی را به نثر امروزی بنویسید و در کلاس برای هنجویان اجرا کنید.

اشعار مرثی

مرثیه از نوع ادب غنایی است، زیرا شاعر در آن احساسات و عواطف خود را بیان می‌کند. مرثیه در ادب فارسی سابقه‌ی دیرین دارد و در سروده‌های شاعرانی چون فرخی، رودکی، شهید بلخی، فردوسی، خاقانی، حافظ و دیگران دیده می‌شود. اکثر مرثی فارسی درباره‌ی ائمه‌ی دین و پیشوایان شیعه می‌باشد. باید توجه داشت که گاهی مرثیه جنبه‌ی فرمایشی دارد که آن را مصنوع نامند. مرثیه از احساسات درونی شاعر سرچشمه می‌گیرد و به دل می‌نشیند و دل را می‌لرزاند. یکی از شعرای بزرگ مرثیه‌سرا محتشم کاشانی است که شما اکثراً با دوازده بند معروف او آشنایی دارید. در زیر یک بند از آن را می‌خوانیم :



مهمان کربلا

کشتی شکست خورده‌ی طوفان کربلا در خاک و خون تپیده به میدان کربلا
گر چشم روزگار بر او فاش می‌گریست خون می‌گذشت از سر ایوان کربلا

نگرفت دست دهر گلابی به غیر اشک زان گل که شد شکفته به بستان کربلا
 از آب هم مضایقه کردند کوفیان خوش داشتند حرمت مهمان کربلا
 بودند دیو و دد همه سیراب و می مکید خاتم، ز قحط آب سلیمان کربلا
 زان تشنگان هنوز به عیوق می رسد فریاد العطش ز بیابان کربلا
 آه از دمی که لشکر اعدا نکرده شرم کردند رو به خیمه‌ی سلطان کربلا
 آن دم فلک بر آتش غیرت سپند شد
 کز خوف خصم در حرم افغان بلند شد

محتشم کاشانی

آیه نور

مصباح نور جلوه‌گر اندر تنور بود یا در تنور آیه‌ی الّله نور بود
 گاهی به اوج نیزه گهی در حضيض خاک در غایت خفا و کمال ظهور بود
 گاهی مدار دایره‌ی سوز و ساز شد گاهی چوک نقطه مرکز شور و نشور بود
 یا شمع جمع انجمن آه و ناله شد یا شاهد بساط نشاط و سرور بود
 گاهی چو نقطه بر در سر حلقه‌ی فساد رأس الفخار بر در رأس الفجور بود
 آخر به بزم باده‌ی مست غرور رفت لعل لبی که عین شراب طهور بود
 یا للعجب که نقطه‌ی توحید آشنا با چوب خیزران ائیم کفور بود
 قرآن قرین ناله شد آن دم که منطقش داود بود و نغمه سرای زیور بود
 تورات زد به سینه چو از کینه شد خموش صوت انا للّهی که ز سینای طور بود
 انجیل خون گریست چو آزرده بنگریست لعلی که روح بخش و شفاء صدور بود
 آیت الله شیخ محمدحسین غروی کمپانی

در این قسمت شعری را از حجة الاسلام نیر، مرثیه‌سرای معاصر، که الحق همانند نقاشی
 چیره‌دست عصر عاشورا را به تصویر کشیده است می‌خوانیم:

ای فرس* با توجه رخ داده که خود باخته‌ای مگر این گونه که ماتی تو، شه انداخته‌ای؟
 ای همایون فرس پادشه سدره مقام که چراگاه بهشت است تو را جای خرام
 نه رکابی ز تو برجاست نه زین و نه لگام مگر ای پیک سبک پا به سر شاه انام
 چه بلا رفته که با خویش نپرداخته‌ای؟

تا صَهِیل* تو همی آمدی ای پیک امید بر همه اهل حرم بود صدای تو نوید

که اینک آید ز پی پرسش ما شاه شهید مگر این بار خداوند حرم را چه رسید
 کای قَرسِ شیپه‌زنان بر حرمش تاخته‌ای؟
 اگر آورده‌ای ای هدهد فرخنده سیر ز سلیمان و نگینش بر بلقیس خبر
 ز چه آلوده به خون تاج تو، خاکم بر سر راست گو تخت سلیمان شده بر باد مگر؟
 تو ز بهر خبر از تیر پَری ساخته‌ای
 آن شهی را که به امرش فکند سایه سحاب خواهد از آب شود خاک در عالم نایاب
 طعنه بر لُجّه‌ی تیار* زند موج سراب دیده‌ای کشته مگر تشنه لبش بر لب آب
 که چنین ناله به عیوق برافراخته‌ای
 تو که غلطان ز سرزین نگوشت دیدی در میان سپه دشمن دونش دیدی
 ای فرس راست به من گوی که چوشت دیدی تو به چشمان خود آغشته به خوشت دیدی
 یا قتیل دگری بود، تو نشناخته‌ای؟
 بوی خون آید از این کاکل و یال و تن تو شد مگر کشته‌ی روبه، شه شیراوژن تو؟
 دل افسرده‌ی من آب شد از دیدن تو فاش گو برق که آتش زده بر خرمن تو
 که چنین غلغله در بحر و بر انداخته‌ای؟

نیر

نکته

سلیمان بن عبدالملک گفت: متعجبم که ایرانیان چنان حکومت و دولتی داشتند و هرگز به ما محتاج نشدند، و چون حکومت به دست ما افتاد از ایشان بی‌نیاز نشدیم و نیستیم!

ابوحیان توحیدی

- ۱- از مرثیه‌سرایان قدیم سه تن را نام ببرید.
- ۲- از سروده‌های محتشم کاشانی یک بیت بیان کنید.
- ۳- منظور آیت‌الله کمپانی از بیت زیر چیست و به چه واقعه‌ی تاریخی اشاره می‌کند؟
«یا للعجب که نقطه‌ی توحید آشنا - با چوب خیزران ائیم کفور بود»
- ۴- در اولین بیت شعر، حجة الاسلام نیر از اصطلاحات چه بازی یا ورزشی کمک گرفته است؟
«ای فرس با تو چه رخ داده که خود باخته‌ای - مگر این گونه که ماتی توشه انداخته‌ای؟»

فهرست منابع

- ۱- آراین‌پور، یحیی؛ از صبا تا نیما
- ۲- استعلامی، محمد؛ ادبیات دوره‌ی بیداری
- ۳- توسی، اسدی؛ گرشاسب‌نامه
- ۴- ستوده، غلامحسین؛ مرجع‌شناسی و روش تحقیق در ادبیات فارسی
- ۵- شمیسا، سیروس؛ انواع ادبی
- ۶- فردوسی، ابوالقاسم؛ شاهنامه
- ۷- فروزانفر، بدیع‌الزمان؛ سخن و سخنوران
- ۸- مولوی، جلال‌الدین؛ دیوان
- ۹- همایی، جلال‌الدین؛ تاریخ ادبیات

نمونه‌ی ادبیّات کهن جهان

اهداف کلی فصل

- ۱- آشنایی با جلوه‌های ادبیّات کهن جهان
- ۲- آشنایی با نمونه‌های حماسی جهان
- ۳- آشنایی با نمونه‌های آثار ادبی شرق و غرب
- ۴- آشنایی با فرهیختگان ادبی جهان
- ۵- توانایی انجام فعالیت‌های یادگیری



کلیسای استپانوس — آذربایجان شرقی — جلفا

بررسی نمونه‌های ادبی کهن جهان

سابقه‌ی طبقه‌بندی انواع ادبی مثل علوم ادبی به آثار ارسطوی یونانی و هوراس رومی می‌رسد. انواع عمده‌ی ادبی در نزد قدمای غرب عبارت بود از :

۱- نوع حماسی Epic

۲- نوع غنایی Lyric

۳- نوع نمایشی Dramatic که این خود دو گونه بود :

الف - سوگ‌نامه یا تراژدی Tragedy

ب - شادی‌نامه یا کمدی Comedy

لیکن برای درک بهتر، ما این گونه‌های ادبی را در ادوار مختلف تاریخ باستان به چهار دوره‌ی زیر تقسیم کرده و هر دوره را به‌طور جداگانه مورد بررسی قرار می‌دهیم :

الف - ادبیات یونان باستان

ب - ادبیات روم باستان

ج - ادبیات شرق در سده‌های میانه

د - ادبیات غرب در سده‌های میانه



بازمانده‌ی معبد پارتنون — یونان

ادبیات یونان باستان

ادبیات یونان باستان را تنها با آثار حماسی هُومر، شاعر نابینایی که در قرون هفتم و هشتم پیش از میلاد می‌زیسته بررسی می‌کند؛ هرچند که یونان آن روز دارای ادبیات منظوم، سروده‌های مذهبی توأم با موسیقی، بدیهه‌سرایی، شعر غنایی و مرثی نیز بوده است. هومر در عین این که نابینا بود توانست سپیده دم تاریخ حیات یونان را در دو اثر ماندگار خود به نام‌های «ایلیاد»^۱ و «اودیسه»^۲ چنان ترسیم کند که تا به امروز تازه و شاداب بماند. داستان ایلیاد به دوران شکفتگی «می‌سن» و برتری آن دوران مربوط می‌شود و موضوع آن لشکرکشی «آگاممنون» پادشاه مقتدر «می‌سن» به «تروا» است. اودیسه نیز زمان صلح و بازگشت قهرمانان را از جنگ تروا نشان می‌دهد.

ایلیاد

دومین حماسه‌ی کهن جهان — پس از حماسه‌ی سومری گیل‌گمش — ایلیاد و اُدیسه هُومر است که قدمت آن‌ها به حدود هشتصد سال پیش از میلاد می‌رسد. ایلیاد مشتمل بر ۲۴ بخش (سرود) است و موضوع آن جنگ مردم یونان با تروا (شهری بوده در آسیای صغیر یا ترکیه‌ی امروز) است که ده سال طول کشید.

پادشاه تروا موسوم به پریام پنجاه پسر داشت که در بین آن‌ها هکتور به دلیری و پاریس به زیبایی معروف بودند. چون پیشگویان گفته بودند که وجود پاریس برای پدر بدشگون خواهد بود، به دستور پدر، او را در کوهستانی رها کردند. پاریس بزرگ شد و به کار چوپانی پرداخت. روزی سه الهه بر او نمایان شدند و از او خواستند که بگوید کدام یک از آنان زیباترند. پاریس یکی از آن‌ها، یعنی آفرودیت را زیباتر دانست؛ از این رو دو الهه‌ی دیگر از او و مردم تروا کینه برداشتند. سرانجام گذار پاریس به اسپارت افتاد و در آن‌جا هلن، زن زیبای منلاس پادشاه اسپارت را در غیاب او دزدید و به تروا گریخت. آگاممنون برادر منلاس تصمیم گرفت با کمک بزرگان دیگر، هلن را بازگرداند. کشتی‌ها و مردان بسیاری تحت فرماندهی بزرگانی چون اولیس و آشیل به جانب تروا روانه شدند. در این میان

۱ — Iliad

۲ — Odyssey

حوادثی اتفاق می‌افتد. مثلاً، پیشگویان گفته بودند که گشایش شهر تروا به دست آشیل خواهد بود، اما او پس از پیروزی در کنار دیوار خواهد مرد. از این رو تیس مادر آشیل که از ایزد بانوان است او را در جامه‌ی زنان، از میدان خارج می‌کند، اما اولیس او را دوباره به صحنه می‌کشاند. هم‌چنین طوفان سختی رخ داد که پیشگویان عقیده داشتند که خدایان خشمگین‌اند. آگاممنون برآن شد تا دخترش ایفی‌ژنی را جهت رضای خدایان قربانی کند اما الهه‌ی موسوم به آرتمیس دختر را ربود و به جای آن گوزنی ماده نهاد.

سرانجام یونانیان برای جنگ از کشتی پیاده شدند. مردم تروا به کمک همسایگان تروا به رهبری هکتور با یونانیان به جنگ پرداختند. محاصره‌ی شهر تروا ده سال طول کشید. برخی از خدایان از جمله زئوس خدای خدایان و آفردیت طرفدار مردم تروا و هرا و آتنه (آن دو الهه‌ی که همراه آفردیت برای داوری به نزد پاریس رفته بودند) طرفدار مردم یونان بودند.

در دهمین سال جنگ، آگاممنون، سردار یونانیان، در یکی از حمله‌ها دختر کاهن معبد آپولون را به غنیمت می‌گیرد. آپولون نیز بلایی بر سپاه یونانیان نازل می‌کند. آگاممنون به اصرار سران سپاه، خاصه آشیل، دخترک را پس می‌دهد اما در عوض دستور می‌دهد که آشیل هم بریزیس^۱ را که در یکی از حملات به غنیمت گرفته و سخت عاشق او شده بود پس دهد. آشیل عصبانی می‌شود و از جنگ کناره‌گیری می‌کند و قلباً دوست دارد که یونانیان شکست بخورند. با کنار رفتن آشیل، هکتور یونانیان را شکست می‌دهد. پاتروکل یکی از خدازادگان که دوست صمیمی آشیل است طاق‌نمی‌آورد و سلاح آشیل را گرفته به جنگ می‌رود، اما هکتور او را می‌کشد. آشیل خشمگین می‌شود (زئوس هم از این قضیه خشمگین است) و زرهی را که خدایان برای او ساخته بودند بر تن می‌کند و به لشکر تروا حمله می‌برد و بسیاری از جمله هکتور را می‌کشد. جنازه‌ی هکتور را به آرا به بسته و به دنبال خود به گرداگرد باروهای تروا می‌گرداند. پاریس تیری به پاشنه‌ی پای آشیل روین‌تن می‌زند و او را می‌کشد (فقط پاشنه‌ی پای آشیل روینه نیست). پس از جنگی سخت، یونانیان جنازه‌ی آشیل را پس می‌گیرند. مادرش تیس او را دفن می‌کند و جوشنش را به اولیس می‌بخشد. آژاکس، یکی از پهلوانان یونانی چنان از این عمل خشمناک می‌شود که بر گله‌ای از گوسفندان – به خیال این که سران یونانیان هستند – حمله می‌برد و چون حقیقت را درمی‌یابد، چنان خشمگین می‌شود که خود را با شمشیر می‌کشد.

در تروا بتی بود موسوم به پالادیوم^۲ که زئوس به مردم شهر تروا اهدا کرده بود. معروف بود که تا آن بت در شهر است تروا تسخیر نشدنی است. اولیس به لباس گدایان وارد شهر می‌شود و بت را می‌زدزد. در این ضمن آتنه از الهگان مخالف با مردم تروا، به یونانیان می‌آموزد که اسب چوبین بزرگی

بسازند و پهلوانانی چون اولیس و منلاس در داخل آن پنهان شوند. یونانیان چنین می‌کنند و سپس خیمه‌های خود را آتش زده سوار کشتی می‌شوند. اهالی تروا فریب می‌خورند و گمان می‌کنند که یونانیان به کلی رفته‌اند. برآند تا اسب چوبین به‌جا مانده را به شهر برند. لاکوئون از دلاوران تروا که متوجه خدعه‌ی یونانیان شده است می‌خواهد اطرافیان را آگاه کند، اما دو اژدها که آفریده‌ی خدایان دشمن تروا هستند از دریا برآمده و او و دو پسرش را خفه می‌کنند. مردم اسب چوبین را به داخل شهر می‌برند. شب بعد که جشن پیروزی گرفته و مست کرده‌اند، پهلوانان یونانی از شکم اسب بیرون می‌آیند و دروازه‌ی شهر را می‌گشایند. یونانیان که در پشت جزیره پنهان‌اند وارد شهر می‌شوند. مردان تروا را می‌کشند و زنان را بین خود تقسیم می‌کنند. سرانجام منلاس به هلن دست می‌یابد. او را به اسپارت می‌برند و از آن پس او را الهه‌ی می‌پندارند.

اودیسه

اودیسه نیز اثر هومر و شامل ۲۴ سرود است. به عقیده‌ی یونانیان خدایان طرفدار تروا، در راه بازگشت پهلوانان یونانی موانعی ایجاد کردند و در این‌باره داستان‌هایی بر سر زبان‌ها بود. اودیسه ماجراهای اودوسیوس (اولیس) در راه بازگشت از جنگ‌های تروا به سرزمین مادریش ایتاکا (انطاکیه) است.

طوفان، کشتی‌های اولیس را به سرزمین دوری برد. در آن سرزمین میوه‌ای (کُنار) بود که هر کس از آن می‌خورد خاطرات گذشته را فراموش می‌کرد. بسیاری از یاران اولیس از آن خوردند و زادگاه خود را فراموش کردند. اولیس آنان را به زور سوار کشتی کرد و بست. سپس به جزیره‌ی غولان یک چشم، که چشمی در وسط پیشانی داشتند، رسیدند. اولیس با یاران خود در آن‌جا فرود آمد و به غار یکی از غولان رفت. غول دو نفر از یاران او را خورد و در غار را بست. صبح زود دو نفر دیگر را بلعید و از غار خارج شد. شب چون بازگشت، اولیس به او شراب داد. غول مست شد و به خواب رفت. اولیس با میخی داغ او را کور کرد. غول بر در غار نشست تا مانع خروج آنان شود. اولیس و همراهان، خود را در بشم زیر شکم گوسفندان پنهان ساختند و از غار بیرون آمدند. سپس به جزیره‌ی خدای بادها رسیدند. / ایول خدای بادها به اولیس مشکی داد که در آن بادهای سخت بود و سفارش کرد که در مشک را نگشاید. یاران اولیس به طمع گنج، سر آن را گشودند. طوفانی مهیب کشتی‌ها را به جزیره‌ای دیگر افکند که جایگاه غولان آدمی خوار بود. غولان کشتی‌ها را سنگ‌باران کردند. جز کشتی اولیس بقیه‌ای از بین رفتند. اولیس با کشتی خود به جزیره‌ای دیگر رفت که محل زنی جادوگر بود. زن جادوگر به یاران اولیس شراب افسون شده داد و همه به شکل خوک درآمدند.

اولیس به کمک گیاهی جادویی که هِرمیس به او آموخته بود سحر را باطل کرد و جادوگر را مجبور ساخت تا یارانش را به شکل آدمی بازگرداند. سپس از آنجا به جایگاه مردگان رفت تا تیرزیاس غیب‌گو را ملاقات کند. سپس به سرزمین سیرون‌ها رفت که در آنجا پریانی در سبزه‌زارهای اطراف کرانه‌آواز می‌خواندند و رهگذران را به جانب خود می‌کشیدند. اولیس گوش یاران را با موم اندود و آنان را به دکل کشتی بست. سپس از صخره‌ای که دو طرف آن تحت سیطره‌ی دو دیو بود گذشت. یکی از دیوان آب دریا را فرو می‌برد و با آوایی ترسناک باز پس می‌داد. دیو دیگر دوازده دست و شش گردن داشت که بر هر گردن سری بزرگ با دهانی فراخ بود و در هر دهان سه ردیف دندان قرار داشت. سپس به جزیره‌ی رسیدنی رسیدند که رمه‌ی گاوان خورشید در آن می‌چرید. یاران اولیس گاوان را کشتند. خورشید خشمگین شد و طوفان را واداشت تا کشتی آنان را غرق کند. اولیس خود را نجات داد و به جزیره‌ی یکی از الهگان رسید. الهه‌ی عاشق اولیس شد و به او گفت که اگر آنجا بماند به او عمر جاویدان می‌دهد. اولیس موافقت نکرد و الهه او را هفت سال در غار نگه داشت و سرانجام به دستور زئوس آزاد کرد. اولیس سوار بر تخته‌پاره‌ی دوباره راه دریا را پیش گرفت. اما بادهای تخته‌ی او را نابود کردند و او شناکان خود را به جزیره‌ی رساند. پادشاه آنجا اولیس را گرامی داشت و به او کشتی داد تا به زادگاه خود ایتاکا (انطاکیه) بازگردد.

بیست سال از سفر اولیس گذشته بود. پدرش پیر شده و از شهر رفته بود و مادرش در فراق فرزند خود را به دار آویخته بود. پسرش تلماک اکنون جوانی پرومند شده بود. زن پاکدامنش پنه‌لوپ در فراق شوهر در را بر خود بسته و از همه گسسته بود. امیران شهر کاخ او را متصرف شده و دارایی او را برده بودند و از پنه‌لوپ می‌خواستند تا از میانه‌ی آنان یکی را به شوهری برگزیند. پنه‌لوپ جرأت مخالفت نداشت اما از آنان اجازه خواسته بود تا کفنی را که در حال بافتن بود به اتمام رساند. روز می‌بافت و شب می‌شکافت.

اولیس در جامه‌ی گدایان وارد شهر شد. هیچ‌کس او را نشناخت جز سگش، که از فرط شادی جان داد. پنه‌لوپ اعلام کرده بود که هرکس که بتواند کمان اولیس را زه کند و تیر را از سوراخ انگشتی بگذراند می‌تواند همسر او شود. اما هیچ‌کس از عهده برنیامد. اولیس که در جامه‌ی گدایان بود به آسانی کمان را زه کرد و تیر را از انگشتی گذراند. سپس بر آستانه‌ی در ایستاد و به کمک پسرش دشمنان را کشت و حقیقت حال خود را بر همسرش آشکار ساخت.

داستان‌های اِزوپ

از دومین نویسنده‌ی پرتوان دیگر یونان «ازوپ» داستان‌های کوتاهی که از زبان حیوانات بیان

شده به جا مانده است. مردم یونان این نویسنده را همانند لقمان حکیم می دانند. داستان های کوتاه ازوپ که مسایل اخلاقی و اجتماعی را مطرح می سازد، به صورت ضرب المثل بین مردم رواج داشته است.

خودآزمایی

- ۱- انواع ادبیات در غرب را نام ببرید.
- ۲- تاریخ ادبی باستان به چند دوره تقسیم می شود؟ نام ببرید.
- ۳- بزرگ ترین نویسنده ی ادب یونان باستان را نام ببرید.
- ۴- خلاصه ی حماسه ی ایلید را به زبان ساده در کلاس بازگویی کنید.
- ۵- داستان اسب چوبی تروا را به صورت قصه بنویسید.
- ۶- سرگذشت اودیسه را به طور خلاصه بیان کنید.
- ۷- یکی از داستان های ازوپ را به صورت نمایش با هم شاگردی ها اجرا کنید.